

خچرابی رسوخ فساد در لایه‌های مختلف مدیریتی و ... کشور چه کم‌کاری یا اهمال کاری‌هایی می‌تواند باشد؟

گفتگو از سعید شمس / انتخاب



ناصر فکوهی

گفتگو از سعید شمس / انتخاب

×چرابی رسوخ فساد در لایه های مختلف مدیریتی و ... کشور چه کم‌کاری یا اهمال کاری های می تواند باشد؟

اینکه فساد در کشور گستره زیادی پیدا کرده است و اینکه این گستره در حوزه مدیریتی رشد زیادی داشته، پیش فرضی است که در پرسش شما مطرح است و من بر اساس اظهارات نمایندگان رسمی دولت و سایر قوای مرتبط و همچنین بنا بر اظهار نظر سخنگویانی که در تریبون های رسمی صحبت می کنند، آن را بحثی پذیرفته شده تلقی می کنم. اما بحث درباره فساد پیش از آنکه ما خود را به نظر دادن های کلی درباره گسترش آن محدود کنیم در آن است که درباره آسیب های آن ریشه شناسی شود؛ سازوکارهای آن مشخص شوند؛ روندهایی که سبب شده چنین گسترش پیش بیاید مطالعه شوند و برای این کار نیاز به شفافیت هایی وجود دارد که می توانند خود از دلایل اصلی این رشد باشند. برای دریافتن این نکات و برای یافتن راه حل برای آنها بیش و پیش از هر چیز نیاز به آن هست که تحقیقات قضایی و دادگاه ها و سایر نهادهایی که به موضوع مربوط هستند و صد البته مطبوعات و رسانه ها، بدون آنکه به روند قضایی ضربه ای بخورد، بیشترین اطلاعات دقیق را منتشر کنند تا بتوان با تجزیه و تحلیل آن ها به نتایجی درخور رسید.

اما به عنوان یک تحلیل عمومی از شرایط می توانم بگویم گسترش فساد برای من نگران کننده تر از تمرکز مفروض آن در مدیریت های خصوصی یا دولتی است. پدیده فساد مالی و اداری امروز در همه کشورهای جهان حتی کشورهای بسیار توسعه یافته با دموکراسی های چند صد ساله وجود دارد. بنابراین به نظر من این پدیده را اولاً باید یک شکل ذاتی از سیستم سرمایه داری موجود دانست، اما کشورهای مختلف بنا بر اینکه تا چه اندازه نهادهای کنترل دموکراتیک در آن ها فعال باشند، توانسته اند یا نتوانسته اند فساد را کنترل و مدیریت کنند.

برای نمونه ما در کشوری مثل آمریکا می بینیم که رئیس جمهور کنونی، دونالد ترامپ، از فاسد ترین افرادی است که در تاریخ آمریکا حتی به حوزه سیاسی نزدیک شده اند. اما این را هم می بینیم که کمتر از دوسال از آغاز ریاست جمهوری او در یک بحران گسترده قرار گرفته و عزل یا محکومیت در انتظارش است و بهر حال در بدترین حالت، حداکثر چشم اندازی که برای او وجود دارد 6 سال دیگر است (در صورتی که معجزه ای رخ دهد و یک بار دیگر انتخاب شود، چون در سیاست هیچ چیز قابل پیش بینی قطعی نیست) و پس از آن باید پاسخگوی همه اعمال خود باشد. حال کشوری مثل روسیه را در نظر بگیرید که از فاسد ترین کشورهای دنیا است. مدیریت سیاسی این کشور نیز بنا بر تمام شواهد از فاسد ترین مدیریت های سیاسی جهان است. در راس این مدیریت یک افسر کمونیست پیشین. سازمان امنیت شوروی (ک گ ب) قرار دارد و عملاً بیست سال است در قدرت است و با توجه به سنش (حدود 66) پیش بینی نمی شود که کمتر از ده تا بیست سال دیگر باز هم در قدرت نماند. او عملاً تمام مخالفانش را از پای درآورده و در پی بازسازی قدرت شوروی پیشین است. نبود آزادی دموکراتیک در روسیه سبب شده است گسترش فساد به ابعادی باور نکردنی برسد. در میان این دو قطب نیز ما تعداد بی شماری از سیاستمداران و سیاست های دیگر را هم داریم که فساد را در کشورهای مختلف جهان نشان می دهد.

پرسش حال این است که چه شرایطی می توانند فساد را اولاً ایجاد کنند، که پاسخ برای من کاملاً روشن است: گسترش روابط پولی و سرمایه داری و نبود سازوکارهای کنترل و مدیریت مالیاتی و قضایی و همچنین نبود یا کمبود آزادی های دموکراتیک برای کار آزاد و تضمین شده رسانه ها و مطبوعات برای افشای انحراف ها. پرسش دیگر آن است که چرا می گوئیم: گسترش فساد در سطح جامعه خطرناک تر از وجود فساد در حلقه مرکزی است. بگذارید از همان دو مثال آمریکا و روسیه صحبت کنم: در روسیه با نظام بیرون آمده از هفتاد سال استبداد کمونیستی روبرو هستیم که خودش را در یک نظام مافیایی بازسازی کرد و کشور را در موقعیت توسعه نیافتگی حفظ کرده تا یک مرکز فاسد بتواند با یک راس قدرت کاملاً فاسدتر، اما قدرتمند، به کار خود ادامه دهد. بنابراین یک مرکز فاسد و یک پهنه توسعه نیافته که اصولاً چیزی (نه سرمایه و نه فرهنگ و شناختی) ندارد که بخواهد فاسد باشد یا نه. در آمریکا نیز یک مرکز فاسد وجود دارد اما توسعه را تا حد زیادی به دلیل دستاوردهای دموکراتیک در سطح پهنه های خود ایجاد کرده است، هرچند دقیقاً در جایی که از توزیع مناسب توسعه مغفول مانده (ایالات مرکزی و فقیر) پی آمد این اشتباه استراتژیک امروز برایش مصیبتی به نام ترامپ است. اما از آنجا که در این کشور نیز فساد، گسترش در پهنه سرزمینی و مردمی نیافته است، باز هم می توان آن را به نوعی مدیریت کرد. در هر دو مثال دقیقاً به دلیل آنکه فساد عمدتاً در سطح مدیریت مرکزی اتفاق افتاده، همواره امیدی هست که تغییری سیاسی، اقتصادی، تغییری در روابط بین المللی یا استراتژی های داخلی تحت تاثیر جنبش های اجتماعی، بتوان این فساد را کاهش و فرایند توسعه را در سطح پهنه های داخلی را گسترش داد. هر چند این احتمال به دلیل وسعت پهنه های توسعه نیافته داخلی و نبود دموکراسی، در روسیه بسیار کمتر و در آمریکا به دلیل محدودیت عدم توسعه در پهنه های داخلی و وجود دموکراسی و دستگاه های موازی قدرت که یکدیگر را کنترل می کنند، بسیار بیشتر است.

بنابراین، به نظر من هر اندازه ما به عنوان یک کشور. در حال توسعه که از یک انقلاب بزرگ با اهداف دموکراتیک و عدالت خواهانه بیرون آمده به شعارهای انقلاب خود نزدیکتر شویم و توسعه و عدالت و آزادی و دموکراسی را بیشتر در سطح پهنه های سرزمینی گسترش بدهیم، شانس مقابله با فساد را در سطوح مدیریتی نیز بیشتر می کنیم. و خبر خوب برای ما آن است که به دلایل تاریخی، توسعه در کشور ما گسترش زیادی داشته است و امروز ما پهنه های بسیار بزرگ توسعه یافتگی در سراسر کشور داریم. بنابراین موقعیت بالقوه خوبی داریم. در این میان آنچه ما را تهدید می کند، گسترش فساد در پهنه ها و نه مدیریت هاست. منظور از پهنه ها نیز یکی پهنه های جغرافیایی یعنی سطوح غیر مرکزی در سیستم سیاسی است (شهرستان ها و استان های غیر مرکزی) و دیگری پهنه های جمعیتی، یعنی گروه های نه لزوماً نخبه بلکه در رده های اجتماعی و اقتصادی پایین و متوسط است.

بزرگترین خطری که کشور ما را تهدید می کند، پدیده ای است که من آن را «دموکراتیزاسیون فساد» می نامم و همچنین بی تفاوت شدن نسبت به قبح اخلاقی فساد. دلیل را نیز به روشنی در گسترش نولیبرالیسم اقتصادی در سیاست های دولت های پس از دهه 1370 از یک سو، و تخریب نهادهای مهمی چون سازمان برنامه و بودجه و باز گذاشتن و به انحصار درآمدن رسانه ها به وسیله نولیبرال ها از سوی دیگر و سرانجام تغییر شدید سبک زندگی بر اساس مدل های اشرافی گرا هستند.

times& قبول دارید که حجم گسترده فساد بی‌اعتمادی عمومی را باعث می‌شود؟

بدون شک چنین است. اما بی‌اعتمادی عموماً تنها حاصل گسترش فساد نیست. باید به عواملی دیگر نظیر نبود فضاهای کافی برای بیان و اعتراض، برخورد با منتقدان (ولو آنکه این برخوردها در طول زمان بیشتر یا کمتر می‌شود)، عدم درک از شرایط و موقعیت خاص ایران و غیر قابل اجرا بودن. پیاده سازی یک نظام ایدئولوژیک و به ویژه بی‌فایده بودن. مدل‌هایی مثل روسیه و چین در ایران، دخالت‌های مستمر و بی‌پایان دولت و سایر مسئولان در زندگی خصوصی مردم، تصدی‌گری دولت، کنار کشیدن دولت از وظایف اساسی‌اش در ارائه خدماتی که انقلاب برای آنها شعار عدالت اجتماعی و آزادی را مطرح می‌کرد و امروز آگاهانه یا ناخودآگاهانه نفی می‌شوند، و بسیاری دلایل دیگر را به این امر اضافه کرد. آنچه ما بسیار بیشتر از فساد از آن رنج می‌بریم، نبود مدنیت هم در اقشار پایین جامعه و هم به ویژه در نخبگان، روشنفکران و دانشگاهیان است که سبب می‌شود هیچ‌کسی به هیچ‌کسی اعتماد نکند. معلمان، اساتید دانشگاه، پزشکان و فرهنگیان و بسیاری دیگر از گروه‌های اجتماعی تا چند دهه پیش سرمایه اجتماعی بسیار بالایی داشتند، اما رویکردهای نولیبرالی و پول‌پرستی و اشرافی‌گری همه این‌ها را از میان بردند و اعتماد حتی نسبت به این گروه‌ها را هم امروز به حداقل ممکن در جامعه رسانده‌اند.

times& بخشی از افکار عمومی، دادگاه‌های برگزار شده را امری سیاسی می‌دانند تا قضایی. دلیل این ذهنیت چیست و چه تبعاتی می‌شود؟

ببینید اینکه ما در هر چیزی یک «توطئه سیاسی» ببینیم که در حال حاضر، خود این «ما» هم شامل «دولت» می‌شود و هم شامل «ملت»، یک بیماری عمومی است که دود آن به چشم همه خواهد رفت. البته بدون شک و تردید کسانی که دارای اختیارات بیشتری هستند، هر چه این اختیارات بیشتر باشد، به همان میزان مسئولیتشان هم قابل مقایسه با مردمی که گاه هیچ تأثیری در هیچ چیز ندارند، نیست. متصدیان و مسئولان باید بدانند در کشوری ثروتمند، جوان و با سرمایه بالای فرهنگی نمی‌توان مثل یک روستای بزرگ و فقیر حکمرانی کرد و هر گنشی انجام دهند با واکنشی شدید، دیر یا زود روبرو خواهند شد. بنابراین هر چه زودتر به عقلانیت باز گردند و یا هر چه کمتر عقلانیت را برای خوش آمد این یا آن قشر، تند رو کنار نگذارند، به سودشان است. دولت هر چه کمتر تصدی‌گری کند، هر چه کمتر سعی کند در زندگی مردم حتی در شکل دادن به افکار و نظریه‌های سیاسی و اجتماعی دخالت کند (مدلی که مسقیما از سیستم‌های کاملاً متفاوت از ما گرفته شده و کاملاً بی‌تأثیر و حتی با تأثیر معکوس است). هر اندازه در این جهت حرکت شود، بیشتر می‌توان امید داشت که اعتماد از میان رفته را بازسازی کرد. کارهایی مثل «اعتراف گرفتن»، برگذاری محاکمات‌های تنبیهی، پخش اعترافات از تلویزیون، متعلق به حداقل هفتاد هشتاد سال پیش است؛ و تازه آن زمان هم در رژیم‌های کمونیستی که در همان جا هم کمترین تأثیری جز تخریب و فروپاشی نداشتند. اینکه اجازه دهیم کسانی که نتوانستند رژیم‌های مستبد و فاسد خودشان را سرپا نگه دارند برای ما نسخه پیچی کنند، کاری است نه تنها غیر اخلاقی بلکه کاملاً غیر عقلانی. وقتی همه چیز، همه کارهای جوانان و زنان و روشنفکران و دانشگاهیان و تمام اقشار مردم، به صورت سیاسی تعبیر و تفسیر می‌شود و در همه جا، به دنبال توطئه هستیم، نهایتاً مردم هم همه چیز را به صورت معکوس سیاسی می‌بینند و اگر حتی دادگاهی واقعاً درست برگزار شود آن را یک صحنه سازی، ارزیابی می‌کنند. اگر بخواهیم اعتماد باز سازی شود باید دست از شک و تردید نسبت به یکدیگر برداریم و ادبیات خصمانه و خشونت آمیز، لومپنی و جاهل وار را یکبار برای همیشه کنار بگذاریم.

times& چه نوع برنامه ریزی یا تصمیم گیری لازم است تا عیوب را ترمیم کنیم؟

یک برنامه ریزی مبتنی بر عقل سلیم، یعنی همان عقلی که این کشور را سال‌ها سرپا نگه داشته و حفظ کرده. ما. نیاکان ما، هزاران سال است که در این پهنه زندگی می‌کنیم و بحران‌ها، یورش‌های بیرونی، با خشکسالی و بی‌آبی و فساد و حکمرانی‌های ابلهانه مستبدانه سرو کار داشته‌ایم، با وجود این توانسته‌ایم خود را حفظ و بر زیبایی‌های جهان با شعر و موسیقی و هنر و اندیشه بیافزاییم، اما این کار را با شعارهای پرطمطراق و ابلهانه نژادپرستانه و مثلاً «ملی‌گرایانه» و توهین به یکدیگر نکرده‌ایم بلکه با یک هوش و عقلانیت عرفی و پراگماتیستی، با تمام مزایا و معایبی که دارد، انجام داده‌ایم. حال وقتی بیاییم این هوشمندی هزاران ساله را ولو آنکه با تمام بخش‌هایش موافق نباشیم، کنار بگذاریم و تن به ایدئولوژی‌هایی مثل ملی‌گرایی، نژاد پرستی، رادیکالیسم‌های عقیدتی و سیاسی و چپ و راست بدهیم، نباید انتظار داشته باشیم، سرنوشتی بهتر از آن نصیبمان شود که در بسیار یاز جاها امروز شاهدش هستیم: اینکه دزدها بدون دغدغه دزدیشان را بکنند کسانی هم که باید عقل و شعور انتقاد داشته باشند، به جای این کار با ادبیات جاهلان و لومپنی‌های «میدان اعدام» سابق به جان هم بیافتند. موضوع پوپولیسم جاهل منش، موضوع اشرافی‌گرایی تازه به دوران رسیده و آنچه را «ترامپیسم ایرانی» می‌نامند (و در جای دیگری درباره‌اش سخن کوتاهی گفته‌ام اما بزودی در این باره مفصل‌تر سخن خواهم گفت، را باید جدی بگیریم. امروز می‌بینیم که در برزیل و ایتالیا و لهستان و آلمان و هلند و ... همه جا سخن از یک ترامپیسم محلی می‌شود و منظور از آن بر پا شدن دوباره بساط فاشیسم جدید ضد خارجی و راست و طرفدار قلدر منشی‌های یک سرمایه داری افسار گسیخته و دست‌اندر دست‌مافیای بین‌المللی است. این‌ها خطراتی است که ما را هم به شدت تهدید می‌کنند. مشکل ما آن است که خطرات را درک می‌کنیم، اما منشا آن‌ها را تقریباً همیشه در جایی اشتباه می‌بینیم. بنابراین هم در استراتژی‌هایمان و هم در تاکتیک‌هایمان به خطا می‌رویم.

times& بهره‌وری از منابع نفتی چقدر در ایجاد موقعیتی که در آن قرار داریم، سهم داشته است؟

بسیار زیاد. من در اینجا چندان وارد این بحث نمی‌شوم چون در جاهای دیگری به آن پرداخته‌ام اما می‌دانیم که در اقتصاد سیاسی ما با مفهوم «نفرین منابع» (resource curse) یا «پارادوکس فراوانی» روبرو هستیم و این یک واقعیت است که وقتی کشوری منابع بسیار غنی دارد این منابع می‌توانند برایش همان اندازه سرمنشا خیر شوند که شر. اگر ما با سیاست زنده یاد دکتر مصدق با استقلال پیش می‌رفتیم و آمریکا و بریتانیا در ایران کودتا نمی‌کردند، منابع نفتی ممکن بود از ایران یک کشور توسعه یافته بسازند. اما در نهایت دخالت مخرب این قدرت‌ها باعث شد که ما به یک کشور بسیار مصرف‌کننده تبدیل شویم که برغم انقلاب که تا حدی وضعیت را بهتر کرد، ما را هنوز تهدید می‌کنند. منابع یک کشور مثل ثروت بزرگ پدری است که می‌تواند یک جوان را به انحراف و بیکاری و یک زندگی از هم گسیخته بکشاند یا سرمایه‌ای شود برای ایجاد یک زندگی بهتر و آینده‌ای شکوفا که متأسفانه ما عمدتاً راه اول را رفته‌ایم. البته همیشه فرصت هست که بازگردیم و از نو شروع کنیم.

times& دولت و در کل نظام تصمیم‌گیری‌های چطور می‌شود؛ می‌تواند منابع مالی را به طور عادلانه تقسیم کند؟

قبل از هر چیز باید به سوی عقلانی کردن نظم اقتصادی و کاهش فساد رفت. سپس باید در یک روند تدریجی و برنامه ریزی شده در عین حال که فشار بر سبک زندگی و تنوع آن کاهش می‌یابد، سبک‌های زندگی را به سوی ساده‌تر شدن و فاصله گرفتن از اشرافی‌گری سوق داد. اکثریت مردم ما نمی‌خواهند اشرافی‌زندگی کنند. آنها می‌خواهند صرفاً در یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان، در موقعیتی که شان آن را دارند زندگی کنند نه چون یک کشور عقب افتاده جهان سومی. ما البته چنین موقعیتی نداریم اما اگر کاری برای جلوگیری از مشکلات نکنیم به آن خواهیم رسید.

times& در حالیکه بخش زیادی از مردم معیشت شان روز به روز محدودتر می‌شود، دستگاه‌های و نهادها فضا را به فضایی توأم با اختلاف و چالش تبدیل می‌کنند. چنین رویکرد غلطی چه دلیل‌هایی دارد و چکاری باید جدی گرفته شود تا این فضای بد اصلاح شود؟

متأسفانه این امر درست است ولی حاصل همان عدم عقلانیتی است که به آن اشاره کردم. جناح‌های سیاسی تصورشان این است که مشکلات موجود، ناشی از رفتارها و گفتارهای طرف مقابل یعنی جناح رقیبشان، یا از آن‌هم بدتر، توطئه روشنفکران و دانشگاهیان است. اولاً مسائل و مشکلات کشور یک منبع و یک دلیل ندارد و باید به دنبال دلایل بی‌شمار بود؛ و ثانیاً اینکه کسی تصور کند دانشگاهیان و روشنفکران چنین قدرتی دارند که بتوانند روی توده‌های مردم تأثیر گذاری کنند، خطای محض است. این گروه‌ها بیشتر می‌توانند به کاهش خطرات به وجود آمدن آنومی و اعتشاش در یک نظام کمک کنند. و البته اگر به سوی توهم داشتن رسالتی بزرگی برای خود بروند سبب همان فجایعی می‌شوند که قرن بیستم آن‌هاست. مشکل لزوماً از این و آن جناح و آن شخصیت و مدیر هم نیست، هر چند همه این‌ها مهم اند. مشکل اصلی همانگونه که بارها گفته‌ام عدم درک جهان کنونی و تمایلی بیمارگونه به تحمیل خود به جهان است که هرگز اتفاق نخواهد افتاد. ما نمی‌توانیم نظرات و اراده خود را به میلیاردها نفر تحمیل کنیم و باید به صورت جدی وارد بازی جهانی شویم و این کار را هم کرده‌ایم، اما روشن است که قدرت‌هایی که منافع خود را در این امر نمی‌بینند با توسل به ابزارهای خارجی و عوامل داخلی خود با تحریک رادیکالیسم‌های مختلف و رودررو و مخالف با یکدیگر، از هر دو سو به آتش دامن می‌زنند تا مردم روی خوش نبینند و در نتیجه کشور ضعیف شود. باید از این امر پرهیز کرد و به سوی وفاق ملی و برنامه ریزی و میدان دادن به افراد متخصص سالم و باز کردن فضای سیاسی رفت. این‌ها تنها راه‌ها هستند و هر اندازه در اجرای آنها تعلل کنیم تنها وقت خود را از دست داده و بهایی را که سرانجام باید پرداخت کنیم بالاتر برده‌ایم، اما هیچ سودی در کار نبوده و نخواهد بود.